

مَنْ هُوَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ؟ عَبْدُ صَالِحٍ كَيْسَتْ؟

ولماذا هو دون غيره اختير ليلتقي موسى؟

و چرا او و نه فرد دیگری، برای ملاقات با موسی(ع) انتخاب شد؟

علمنا مما تقدم أن العبد الصالح هو نفسه مجمع البحرين، والبحران هما علي وفاطمة عليهما السلام، وبالتالي فهو أحد الأئمة أو المهديين ، ويبقى أن نعرف من هو؟ ولماذا هو بالذات يلتقيه موسى (ع)؟ حيث إن تخصيصه بالذات دون غيره لابد أن يكون لسبب، والحقيقة أن العبد الصالح هو قائم آل محمد، وسبب التقاء موسى به بالذات؛ لأن موسى (ع) تمنى مقامه وتمنى أن يكون هو قائم آل محمد (ع)، والآن موسى بعد أن التقاه علم انه لا يمكن أن يكون قائم آل محمد بعد أن لمس فشله معه مرة بعد أخرى، فكان جواب الله لموسى (ع) على سؤاله عملياً وهو بالتقائه من تمنى مقامه ليعرف ويلمس موسى (ع) عجزه وقصوره وتقصيره.

از آنچه گذشت دانستیم عبد صالح همان مجمع البحرين (محل تلاقی دو دریا) است و دو دریا عبارتند از علی و فاطمه(علیهما السلام). در نتیجه عبد صالح یکی از ائمه یا مهدیین(ع) می باشد. حال آنچه باقی می ماند این است که بدانیم وی کیست و چرا این شخص به طور خاص با موسی(ع) دیدار کرده است؟ چرا که تخصیص وی و نه فرد دیگری، قطعاً علت و سببی داشته است. حقیقت آن است که عبد صالح، همان قائم آل محمد است و دلیل ملاقات موسی با این فرد آن بود که موسی(ع)مقام وی را خواستار شده بود و آرزو کرده بود که وی قائم آل محمد باشد. حال که موسی(ع)وی را دیدار کرده و یکی پس از دیگری، شکست را احساس کرده بود، به این علم رسید که وی، نمی تواند قائم آل محمد باشد. پاسخ خداوند به این درخواست موسی(ع)به صورت عملی بود؛ به این صورت که وی با کسی که آرزوی کسب مقامش را داشته بود، ملاقات کند و موسی(ع)ناتوانی، تقصیر و کوتاهی را به عینه لمس کند.

عن سالم الأشل، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (ع) يقول: (نظر موسى بن عمران في السفر الأول إلى ما يُعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى: رب اجعلني قائم آل محمد. فقيل له: إن ذاك من ذرية أحمد. ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، فقيل له مثل ذلك، ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله) ([103]).

سالم الأشل گفته است که از امام باقر(ع) شنیدیم که فرمود: «موسی بن عمران در «سفر اول» نظر کرد و آنچه از مکنّت و قدرت و فضیلت به قائم آل محمد داده می‌شود را مشاهده نمود و گفت: خدایا مرا قائم آل محمد گردان. به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگریست و دوباره مانند همان مطلب را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگریست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید» [104].

وأيضاً كان للقاء موسى(ع) بقائم آل محمد بالذات فائدة كبرى لموسى (ع) حيث إن القائم هو من ينشر العلم والمعرفة والتوحيد الناتجة عن اجتماع البحرين علي وفاطمة عليهما السلام أي السبعة والعشرين حرفاً، ومع أن أي واحد من الأئمة والمهديين من ولد علي وفاطمة عليهما السلام يمكن أن يسمى مجمع البحرين ولكن لقائم آل محمد (ع) خصوصية مع هذا الاسم كونه من ينشر بين الناس علم التوحيد والمعرفة الناتج من اجتماع البحرين علي وفاطمة عليهما السلام؛

افزون بر این، ملاقات موسی(ع) با شخص قائم آل محمد، سود و فایده‌ی بسیاری برای موسی(ع) به دنبال داشت زیرا قائم، همان کسی است که علم و معرفت و توحید نتیجه شده از اجتماع دو دریای علی و فاطمه(علیهما السلام)، یعنی بیست و هفت حرف را بسط و نشر می‌دهد. اگر چه هر یک از ائمه و مهدیین(ع) از فرزندان علی و فاطمه(علیهما السلام) را می‌توان مجمع البحرين نامید، اما قائم آل محمد(ع) به طور خاص به این اسم نام‌گذاری شده است زیرا وی، همان کسی است که علم توحید و معرفت مَنْتَج از گرد آمدن دو دریای علی و فاطمه(علیهما السلام) را بین مردم منتشر می‌کند.

عن أبي عبد الله(ع) قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً) [105].

امام صادق(ع) می‌فرماید: «علم بیست و هفت حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد» [106].

وقضية موسى(ع) التي وجّه بسببها إلى لقاء العبد الصالح هي قضية معرفية وعلمية، وبالتالي فيكون خير من يلتقيه موسى (ع) هو من ينشر علم التوحيد بين الناس، علم التوحيد والمعرفة الناتجة من اجتماع بحري العلم والمعرفة علي (ع) وفاطمة عليهما السلام وقد روي عنهم ؛

ماجرایی که موسی(ع) به دنبال آن مأموریت یافت تا با عبد صالح ملاقات کند، یک قضیه‌ی معرفتی و علمی است و در نتیجه بهترین کسی که موسی(ع) می‌توانست با او دیدار نماید، کسی است که علم توحید را بین مردم نشر می‌دهد؛ همان علم توحید و معرفتی که از گرد آمدن دو دریای علم و معرفت علی(ع) و فاطمه(س) سرچشمه یافته است. در این مورد روایاتی از ائمه(ع) وارد شده است.

في تفسير القمي: (ج ٢ ص ٣٨): «..... لما أخبر رسول الله قريشاً بخبر أصحاب الكهف قالوا: أخبرنا عن العالم الذي أمر الله موسى (ع) أن يتبعه وما قصته، فأنزل الله عز وجل (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَاتِهِ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا).

در تفسیر قمی (ج ۲ ص ۳۸) آمده است: «... وقتی پیامبر اکرم(ص) اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند: «ما را از عالمی که خداوند به موسی فرمان داد تا از او تبعیت کند، آگاه کن و ماجرای آن را بگو. خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَاتِهِ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا.»

قال: وكان سبب ذلك أنه لما كلم الله موسى تكليماً وأنزل عليه الألواح وفيها كما قال الله تعالى: (وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ) رجع موسى إلى بني إسرائيل فصعد المنبر فأخبرهم أن الله قد أنزل عليه التوراة وكلمه قال في نفسه: ما خلق الله خلقاً أعلم مني فأوحى الله إلى جبرئيل أن أدرك موسى فقد هلك وأعلمه أن عند ملتقى البحرين عند الصخرة رجلاً أعلم منك فصر إليه وتعلم من علمه، فنزل جبرئيل على موسى (ع) وأخبره فذل موسى في نفسه وعلم أنه أخطأ ودخله الرعب وقال لوصيه يوشع بن نون: إن الله قد أمرني أن أتبع رجلاً عند ملتقى البحرين وأتبع منه، فتزود يوشع حوتاً مملوحاً وخرجا فلما خرجا وبلغا ذلك المكان وجدا رجلاً مستلقياً على قفاه فلم يعرفاه ونسيا الحوت وكان ذلك الماء ماء الحيوان فحي الحوت ودخل في الماء فمضى موسى ويوشع معه حتى عشيا فقال موسى لوصيه: (أتنا غداً لنا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا) أي عناء فذكر وصيه السمك فقال لموسى: إني نسيت الحوت على الصخرة، فقال موسى: ذلك الرجل الذي رأيناه عند الصخرة هو الذي نريده، فرجعا (على آثارهما قصصاً) أي عند الرجل وهو في صلاته، فقعد موسى حتى فرغ من صلاته فسلم عليهما).

(راوی) می‌گوید: دلیلش این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان‌طور که خود خداوند می‌فرماید: «(برای او در آن الواح هر گونه اندرز و تفصیلی بر هر چیز را نوشتیم)»، موسی به سوی بنی اسرائیل برگشت. پس بر منبر رفت و به مردم خبر داد که خداوند متعال، تورات را بر او نازل نموده و با او تکلم کرده است، و با خود گفت: خداوند

متعال مخلوقی را داناتر از من خلق نکرده است. بعد خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: بنده‌ی ما را دریاب که هلاک شد و به او یاد بده که در محل برخورد دو رود، کنار صخره، مردی داناتر از تو هست. پس به سوی او برو و از او علم بیاموز. سپس جبرئیل بر موسی نازل شد و به او خبر داد و موسی در خود احساس کوچکی نمود و دانست که خطا کرده است و ترس بر او وارد شد. موسی به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده است که مردی را در محل برخورد دو رود پیروی کنم و از او علم فرا بگیرم. یوشع ماهی نمک سودی را به عنوان توشه برگرفت و با هم به راه افتادند. وقتی به مکان مورد نظر رسیدند، دیدند که مردی به پشت دراز کشیده است و او را نشناختند... ماهی را فراموش کردند. آن آب، آب حیات بود، ماهی زنده شد و داخل آب شد. موسی به همراه یوشع به راه خود ادامه دادند تا این که خسته شدند. موسی به وصی خود گفت: «(ناهارمان را بیاور که در این سفر، رنج و سختی دیدیم)». مراد از «نصبا» این است که «سختی کشیدیم». وصی موسی به یاد ماهی افتاد و به موسی گفت: ماهی را بر روی صخره جا گذاشتم. موسی گفت: آن مردی که کنار صخره دیدیم، همانی است که در پی او هستیم. پس با دنبال کردن جای پای خود (عَلَى أَثَارِهِمَا قَصَصًا) به همان مکان برگشتند؛ یعنی نزد آن مرد. که وقتی رسیدند، وی مشغول نماز بود. موسی نشست تا نمازش تمام شود. وی به آن دو سلام کرد».

وعن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (ع) قال: (إنما مثل علي (ع) ومثلنا من بعده من هذه الأمة كمثل موسى (ع) والعالم، حين لقيه واستنطقه وسأله الصحبة، فكان من أمرهما ما اقتضه الله لنبيه في كتابه، وذلك أن الله قال لموسى: (إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)، ثم قال: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ).

از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مَثَلُ عَلِيِّ (ع) وَمَثَلُنَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ مُوسَى (ع) وَالْعَالَمِ، حِينَ لَقِيَهِ وَاسْتَنْطَقَهُ وَسَأَلَهُ الصَّحْبَةَ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمَا مَا اقْتَضَاهُ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ فِي كِتَابِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِمُوسَى: (إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)، ثُمَّ قَالَ: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ)».

وقد كان عند العالم علم لم يكتب لموسى في الألواح، وكان موسى يظن أن جميع الأشياء التي يحتاج إليها في تابوته، وجميع العلم قد كتب له في الألواح، كما يظن هؤلاء الذين يدعون أنهم فقهاء وعلماء، وأنهم قد أثبتوا جميع العلم والفقه في الدين مما تحتاج هذه الأمة إليه، وصح لهم عن رسول الله وعلموه وحفظوه، وليس كل علم رسول الله علموه، ولا صار إليهم عن رسول الله ولا عرفوه، وذلك أن الشيء من الحلال والحرام والأحكام يرد عليهم فيسألون عنه، ولا يكون عندهم فيه أثر عن رسول الله ويستحيون أن ينسبهم الناس إلى الجهل، ويكرهون أن

يُسألوا فلا يجيبوا فيطلب الناس العلم من معدنه، فذلك استعملوا الرأي والقياس في دين الله ، وتركوا الآثار ، ودانوا الله بالبدع، وقد قال رسول الله : كل بدعة ضلالة.

عالم، علمی داشت که برای موسی در الواح نوشته نشده بود. موسی گمان می‌کرد که همه‌ی چیزهایی که به آن احتیاج دارد در تابوتش است و تمامی علم، در الواح او نوشته شده است. درست مانند اینها که ادعای علم و فقاہت دارند و گمان می‌کنند که هر آنچه را از علم و فقاہت که امت به آن نیاز دارد به اثبات رسانده‌اند و احادیث صحیحی را که از رسول خدا(ص) نقل شده است، یاد گرفته و آنها را از بر کرده‌اند. در حالی که این طور نیست، نه همه‌ی علم پیامبر را به ارث برده‌اند و نه علم پیامبر به آنها رسیده است و نه این که آنان علم پیامبر(ص) را یاد گرفته و می‌شناسند! زیرا اگر درباره‌ی حلال و حرام و احکام از آنان پرسیده شود، و آنان در این مورد حدیثی از رسول خدا(ص) نداشته باشند، از این بیم دارند که مردم آنها را جاهل بدانند و اکراه دارند از این که کسی از آنها سوالی بپرسد و آنها نتوانند پاسخ آن را بگویند و در نتیجه مردم به سراغ سرمنشأ علم بروند. به همین سبب تفسیر به رأی می‌کنند و در دین خدا قیاس می‌نمایند و نصّ را کنار گذاشته، بدعت‌گذاری می‌نمایند و حال آن که رسول خدا(ص) فرمود: هر گونه بدعتی، گمراهی است.

فلو أنهم إذا سئلوا عن شيء من دين الله فلم يكن عندهم منه أثر عن رسول الله ردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منهم، لعلمه الذين يستنبطونه منهم - من آل محمد - والذي منعهم من طلب العلم منا العداوة والحسد لنا، لا والله ما حسد موسى (ع) العالم - وموسى نبي الله يوحى الله إليه - حيث لقيه واستنطقه وعرفه بالعلم، ولم يحسده كما حسدتنا هذه الأمة بعد رسول الله على ما علمنا وما ورثنا عن رسول الله ، ولم يرغبوا إلينا في علمنا كما رغب موسى (ع) إلى العالم وسأله الصحبة ليتعلم منه ويرشده.

پس اگر سوالی از دین خدا از آنها پرسیده شود و آنان سخنی از پیامبر اکرم(ص) در مورد آن در اختیار نداشته باشند، اگر آن را به پیامبر و پیشوایان که قدرت تشخیص کافی دارند، بازگردانند، از ریشه‌های مسایل آگاه خواهند شد (یعنی به آل محمد(ع) محمد بازگردانند) اما آنچه مانع از این می‌شود که آنها علم را از ما نجویند، دشمنی و حسادت آنها نسبت به ما است. نه، به خدا سوگند که موسی(ع) به عالم حسادت نمی‌کرد؛ موسی پیامبر خدا و بود و به او وحی می‌شد. او به دیدار عالم رفت و با او سخن گفت و به علم او اعتراف نمود. آن طور که امت پیامبر(ص) پس از رحلت او به دلیل علم ما و میراثی که از نبی خدا به ارث بردیم به ما حسادت می‌ورزند، موسی(ع) به عالم حسادت نمی‌کرد و آن طور که موسی(ع) به فراگیری علم عالم راغب بود و میل به همراهی او داشت تا از او بیاموزد و رشد یابد، این امت میل به آموختن از ما و همراهی با ما را ندارند.

فلما أن سأل العالم ذلك علم العالم أن موسى(ع) لا يستطيع صحبته ، ولا يحتمل علمه ، ولا يصبر معه، فعند ذلك قال العالم: (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا)، فقال موسى (ع) له

وهو خاضع له يستعطفه على نفسه كي يقبله: (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)،
وقد كان العالم يعلم أن موسى (ع) لا يصبر على علمه .

هنگامی که موسی(ع) از عالم خواست تا اجازه دهد که با او همراه شود، عالم می‌دانست که موسی طاقت همراه شدن با او را ندارد و علم او را تاب نخواهد آورد؛ به موسی گفت: «و چگونه در برابر چیزی که به آن آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟». موسی(ع) در حالی که مطیع او بود و از او درخواست می‌کرد که همراهی‌اش را بپذیرد گفت: «(اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم)». اما عالم می‌دانست که موسی بر علم او صبر ندارد.

فكذلك - والله، يا إسحاق بن عمار - حال قضاة هؤلاء وفقهائهم وجماعتهم اليوم، لا يحتملون -
والله - علمنا ولا يقبلونه ولا يطيقونه، ولا يأخذون به، ولا يصبرون عليه، كما لم يصبر موسى
(ع) على علم العالم حين صحبه ورأى ما رأى من علمه، وكان ذلك عند موسى (ع) مكروهاً،
وكان عند الله رضاءً وهو الحق، وكذلك علمنا عند الجهلة مكروه لا يؤخذ، وهو عند الله الحق
.[107].

ای اسحاق بن عمار! به خدا سوگند که حال این قضات و فقها و عامه‌ی مردم نیز به همین شکل است؛ به خدا سوگند که اینها تحمل علم ما را ندارند و نمی‌توانند آن را بپذیرند و تاب بیاورند و از آن پیروی نمایند و بر آن پایدار بمانند؛ همان‌طور که موسی(ع) وقتی که عالم را همراهی می‌کرد و مظاهر علم او را مشاهده می‌نمود، نتوانست طاقت بیاورد و کارهای عالم در نظرش ناپسند بود؛ با این که عالم همه‌ی آن کارها را طبق دستور الهی انجام می‌داد و مورد رضای خدا بود. علم ما نیز همین طور است؛ جاهلان آن را ناپسند می‌شمارند و نمی‌پذیرند ولی در نظر خداوند، پسندیده و مقبول است» [108]

عن أبي عبد الله (ع) قال: (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق فحدث نفسه أن الله لم يخلق خلقاً أعلم منه، فأتاه جبرئيل فقال له: إنك قد ابتليت فانزل فإن في الأرض من هو أعلم منك فاطلبه، فأرسل إلى يوشع أني قد ابتليت فاصنع لنا زادا و انطلق بنا ...)[109].

از امام صادق(ع) روایت شده است: «موسی(ع) از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: تو مورد امتحان قرار گرفته‌ای، از منبر پایین بیا. بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست‌وجوی او برای موسی(ع) شخصی را به دنبال یوشع(ع) فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان قرار گرفته‌ام، پس توشه‌ای برای ما برگیر و با ما بیا...» [110].

الروایات توضح أن قضية موسى(ع) معرفية علمية حيث كما يتبين لمن يقرأ الروایات أن موسى (ع) حدث نفسه إنه عالم فكان هذا اللقاء جواباً له ، وهو أراد بالعلم والمعرفة أنه حارب نفسه وتمكن من الأنا في داخله وخصوصاً بعد أن جاهد نفسه وكلمه الله ونجح في الامتحان ولم يعتبر نفسه حتى خیر من كلب أجرب ، وليس كما يتصور من يجهلون الحقائق انه وقع في نفسه أنه أعلم بالشریعة فقط ، وفي الرواية الأخيرة بیان ان المسألة متعلقة بالارتقاء والكمال (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق).

روایات، واضح می‌کند که ماجرای موسی(ع) یک قضیه‌ی معرفتی و علمی است. کسی که این روایات را بخواند درمی‌یابد که موسی(ع) با خودش گفت که او عالم است و این دیدار، (درواقع) پاسخی برای او بود؛ او علم و معرفت را درخواست نمود زیرا با نفسش جنگیده بود و بر منیّتی که در درونش بود چیره گشته بود مخصوصاً پس از مجاهدتی که با نفسش نموده بود و خداوند با او سخن گفته بود و در امتحان سر بلند بیرون آمده بود و خود را حتی برتر از سگ گری هم ندیده بود. نه آن طور که برخی افراد بی‌بهره از درک حقایق گمان کرده‌اند که موسی(ع) با خودش گفت که من فقط در دین و شریعت اعلم هستم؛ چرا که در روایتِ اخیر بیان شد که قضیه مربوط به ارتقا و کمال است: «(موسی(ع) از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت)».

* * *

[103] - کتاب الغیبة - محمد بن ابراهیم نعمانی: ص 246 - 247.

[104] - کتاب غیبت - محمد بن ابراهیم نعمانی: ص 246 و 247.

[105] - بحار الأنوار: ج 52 ص 336.

[106] - بحار الانوار: ج 52 ص 336.

[107] - البرهان: ج 16 مج 5 ص 54.

[108] - برهان: ج 16 مج 5 ص 54.

[109] - العیاشی: ج 2 ص 332.

[110] - عیاشی: ج 2 ص 332.